



اگر آنها موفق می شدند
قاسم سلیمانی را در
مناطق درگیری و حین
نبرد به شهادت برسانند،
تحت پوشش عناوین
«یک بمباران اشتباه» یا
«مقابله با ورود غیرمجاز
به محدوده ممنوعه»
و ده‌ها بهانه دیگر
می توانستند به گونه‌ای از
زیر بار این جنایت شانه
خالی کنند؛ اما وقتی
ترور در منطقه‌ای امن و
در پایتخت کشوری که
میزبان حضور او بوده
و با دستور مستقیم
رئیس جمهور آمریکا
بود، نشان می دهد که
استیصال و درماندگی،
دشمنان او را تا چه اندازه
بی تاب و عجول کرده
است

هر لشکری را تسلیح و تجهیز می کردند، لشکری مصمم تر و محکم تر در برابر آن صف می کشید و هر فریب و جادویی به کار می بردند، با هوشیاری و تیزهوشی او، باطل می شد. او یک تنه و مصمم در برابر طوفان‌ها ایستاد و خم به ابرو نیاورد تا دشمنان قسم خورده‌اش را به اضمحلال بکشاند. او فرزند کویر بود و دلدادۀ شهدای شلمچه؛ سرباز پاکباز اسلام و فخر ایران زمین.

احمد الاسدی در مستند «الرحله الاخیره» (آخرین سفر) در شبکه تلویزیونی العهد عراق تصریح می کند که سفیر آمریکا در عراق با عادل عبدالمهدی نخست وزیر وقت عراق تماس گرفت و گفت که هدف ما سلیمانی بوده و نه ابومهدی المهندس؛ اما با وقاحت تمام گفت که این به منزله عذرخواهی نیست.

این اما نخستین باری نبود که قاسم سلیمانی هدف سوء قصد آمریکایی‌ها قرار می گرفت. از زمان اشغال عراق در فروردین ۱۳۸۲ و از هنگامی که حضور تعیین کننده فرمانده سپاه قدس برای سیاستمداران آمریکایی اثبات شده بود، تا دی ۱۳۸۹، بارها و بارها برنامه ترور او به مرحله اجرا رسید؛ که البته با شکست روبه رو شد. اصغر صبوری که از روزهای آغازین داستان عراق و سوریه، همراه قاسم سلیمانی بوده، به چند مورد از این سوء قصدها اشاره می کند: - در عملیات‌های متعددی که بر ضد مواضع داعش در سوریه و عراق داشتیم، حاج قاسم بارها هدف حمله هواپیماهای آمریکایی قرار گرفت و خواست خداوند بود که تا پایان خطر داعش، این فرمانده بزرگ که خود مستقیماً در خط مقدم درگیری حاضر می شد، زنده بماند. وقتی خبر شهادت حاجی را شنیدم، یاد چند حمله خطرناک آمریکایی‌ها به ایشان افتادم. دو مورد آنها را توضیح

موقعیت ما در منطقه مطلع شود، فیلم آن را برایشان ارسال کردند، ما ظهر نماز خواندیم و حاج قاسم، امام جماعت شد. چند ساعت بعد، داعش یک ماشین انتحاری فرستاد برای به شهادت رساندن حاجی؛ ولی ما تغییر مکان داده بودیم و عده‌ای از رزمندگان شهید شدند. در هر صورت، آمریکایی‌ها سال‌ها تلاش می کردند حاج قاسم را شهید کنند؛ چون تمام برنامه‌های آنها را با شکست روبه رو کرده بود. [۲۵]

آنچه البته ماجرای فرودگاه بغداد را از سوء قصدهای پیشین متمایز می کند و آن را در نگاه جهانیان منفورتر و مشتمزکننده تر جلوه می دهد، مکان ترور است. اگر آنها موفق می شدند قاسم سلیمانی را در مناطق درگیری و حین نبرد به شهادت برسانند، تحت پوشش عناوین «یک بمباران اشتباه» یا «مقابله با ورود غیرمجاز به محدوده ممنوعه» و ده‌ها بهانه دیگر می توانستند به گونه‌ای از زیر بار این جنایت شانه خالی کنند؛ اما وقتی ترور در منطقه‌ای امن و در پایتخت کشوری که میزبان حضور او بوده و با دستور مستقیم رئیس جمهور آمریکا بود، نشان می دهد که استیصال و درماندگی، دشمنان او را تا چه اندازه بی تاب و عجول کرده است.

شهادت اما واقعه‌ای نبود که او را غافلگیر کند. او سال‌های سال، انتظار چنین سرنوشتی را می کشید و برای همین نه با هراس و درد، بلکه با همه وجود، شاهدش را در آغوش کشید. قاسم سلیمانی، چند هفته پیش از شهادت، ضمن نامه‌ای به دخترش می نویسد: «فاطمه عزیزم! این چند صفحه را برای تو می نویسم؛ چون می دانم مقدسانه مرا دوست داری. نمی دانم چرا این حرف‌ها را برایت می نویسم؛ اما احساس می کنم در این تنهایی و غربت عمرم نیاز دارم با کسی عقده دل باز کنم. آه! مرگ خونین من! عزیز من! زیبایی من کجایی؟ مشتاق دیدارت هستم... وقتی بوسه انفجار تو تمام وجود مرا در خود محو می کند، دود می کند و می سوزاند. چقدر این لحظه را دوست دارم! آه... چقدر این منظره زیباست! چقدر این لحظه را دوست دارم! در راه عشق جان دادن، خیلی زیباست! خدایا ۳۰ سال برای این لحظه تلاش کردم. برای این لحظه با تمام رقبای عشق در افتادم! زخم‌ها برداشتم؛ واسطه‌ها فرستادم. چقدر این منظره زیباست! چقدر این لحظه را دوست دارم!» [۲۶]

و همراه سالیان او نیز بر اشتیاق قاسم به شهادت صحه می گذارد: - حتی اگر کسی یک آشنایی کوچک هم با شهید سلیمانی داشت، می دانست که ایشان عاشق شهادت بود. دست کم دو بار به من گفت «من خیلی دلم می خواهد شهید بشوم؛ اما شهادتی که یکی از اشرار یا یک قاچاق فروش بیاید از پشت دیوار و یک تیری بزند. خوب، این هم آدم شهید می شود؛ ولی من این شهادت را نمی خواهم.» این اتفاقاتی که برای حاج قاسم افتاد، اینکه اشقی الاشقی‌ا دستور داد، اینکه در یک سرزمین به یک معنا غربت بود، نوع شهادتی که اتفاق افتاد و مقطع اعضایی که شد، بنده برداشتم این است که خدای تعالی برای هر یک از اینها یک اثر وضعی گذاشته است. [۲۷]

اجساد پاره پاره شهدا، به منظور جداسازی و آزمایش دی. ان. ای به ایران منتقل شد؛ عملیات غم‌انگیز و دشواری که سیدمحمد باقرزاده، فرمانده کمیته جست‌وجوی مفقودین ستاد کل نیروهای مسلح، آن را شرح می دهد:

«آن شبی که ما در معراج شهدای تهران به وضعیت پیکرها رسیدگی می کردیم، وضعیت خاصی داشتیم، اجزای پیکرها با هم مخلوط شده بود و می بایست تکه‌ها و بدن‌های ارباب‌ارباب شده این شهدا به پیکر اصلی ملحق می شد. بعضی از شهدا به شدت تکه تکه شده بودند بعضی‌ها عادی تر بودند و بدن‌شان آسیب کمتری دیده بود. پیکر شهید ابومهدی المهندس و شهید حاج قاسم سلیمانی چند تکه شده بود. بدن حاج قاسم پنج تکه شده بود. می بایست اجزا را ملحق می کردیم. دی. ان. ای آنها سریع بررسی شد و دوستان توانستند اینها را در مرکز تحقیقات پزشکی سپاه تعیین تکلیف کنند.



می دهم که خودم شاهد آنها بودم در آزادسازی تکریت چون سقوط آن، موصل را هم به خطر می انداخت، آمریکایی‌ها به ماشین حاج قاسم حمله کردند؛ برای همین هم ایشان در بیشتر صحنه‌ها تلاش می کرد از ماشین و تجمع بچه‌ها دور و تنهایی جابه‌جا شود تا خطر از دیگران دفع شود. آمریکایی‌ها با زدن ماشین فرماندهی عملیات می خواستند به ما بفهمانند که نباید جلوتر بروید؛ ولی حاج قاسم گوشش بدهکار نبود و کار خودش را می کرد تا تکریت را تصرف کردیم. در سوریه و در نزدیکی تیف که مقر آمریکایی‌ها بود و هنوز هم آنجا هستند، زمانی که ما به سمت این جبهه حرکت کردیم تا عملیات را شروع کنیم، هواپیماهای آمریکایی به ما حمله کردند؛ که چند تانک و نفربر و یک بولدوزر منهدم شد و شهید هم دادیم؛ ولی حاج قاسم، با تغییر موضع سریع، سالم ماند. آمریکایی‌ها برای آنکه داعش از

